

از فضائل و مناقب خوانی تا روضه خوانی

گویا از نخستین روزهایی که اختلاف میان دو فرقه شیعه و سنی پدید آمد — و آن از روز مرگ پیغمبر اکرم بود — هریک از دو گروه برای اثبات حقانیت خویش به تبلیغ و بیان عقاید و جلوه دادن مدارک و مستندات خود پرداختند.

در سقیفه بنی ساعده: مجلسی که بی فاصله پس از رحلت پیغمبر، و در حالی که هنوز جسد وی دفن نشده بود، در محلی به همین نام برای انتخاب جانشین پیغمبر تشکیل شد، گروهی که در زمان حیات رسول نیز آنان را شیعه می نامیدند^۱، به مخالفت با انتخاب ابوبکر و نیز با رای گرفتن در این باب در غیاب علی (ع) که داماد و پسر عم و وصی وی بود پرداختند و روزی که ابوبکر بعنوان خلیفه مسلمانان در مسجد به منبر رفت یک یک برخاستند و در فضیلت علی و حقانیت او سخن گفتند. عبدالجلیل رازی صاحب کتاب النقص نام دوازده تن از آنان را با سخنانی که گفته اند یاد کرده و در پایان سخنان ابویوب انصاری افزوده است:

«چون سخن بدین موضع رسید، نوحه و غریو و گریه از اهل مسجد برخاست و یک بار از مسجد بیرون آمدند. بوبکر متحیر بر منبر بماند. ابوعبیده جراح با جماعتی بیامد و ابوبکر را به خانه خود برد و تا سه روز فتنه و آشوب بود.»^۲

این اختلاف همچنان ادامه یافت و دامنه اش روز بروز وسیعتر شد. پیش از قتل فجیع امام حسین در کربلا و استقرار حکومت بنی امیه به دستور معاویه بر منبر به علی بن ابی طالب دشنام می دادند و این روش ناپسند جز در دوران کوتاه حکومت عمر بن

عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ هـ / ۷۱۷-۷۲۰ م) دوام داشت.

در این روزگاران از نحوه تبلیغ شیعیان و طرفداران خلافت علی بر ضد بنی امیه خبری در دست نداریم. می دانیم که پس از شهادت حسین بن علی گروهی به خونخواهی او برخاستند. پیشاهنگ این گروه مختار بن ابی عیبه ثقفی^۲ جراح (مقتول بسال ۶۷/۶۸۷) بود که انتقام سختی از قاتلان آن حضرت گرفت و عیدالله بن زیاد حاکم کوفه در زمان وقوع فاجعه کربلا را کشت و خود نیز چندی بعد به دست مصعب بن زبیر قتل آمد. از آن پس نیز قیامهای متعدد بر ضد خلفای بنی امیه که بیشتر مسلمانان آنان را غاصب می دانستند و تجاهر به فسق^۴ و نادیده گرفتن دستورهای اسلام می کردند و از این گذشته ستمگری را از حد گذرانیده بودند صورت گرفت و سرانجام ابومسلم خراسانی برایشان چیره شد و بساط بنی امیه را برچید. چون قیام ابومسلم و نیز قیامهای پیش از آن یکی از زمینه های مهم بحث ماست بعد از این بشرحتر در آن باب سخن خواهیم گفت.

اما نخستین و قدیمترین شهادتی که در باب مناقب خوانی و فضائل خوانی به دست ما رسیده هم از عبدالجلیل رازی است. چنان که می دانیم علت پدید آمدن کتاب نقض این بوده که مردی از سنیان متعصب و دشمنان مذهب شیعه (که بقصد توهین بدیشان آنان را ناصبی خوانند) کتابی در رد بر شیعه و غیجوبی از آنان نوشته و آن را «بعض فضائح الروافض» (بعضی رسواییهای شیعیان - رافضی نیز لقبی است که بقصد توهین به شیعیان داده می شد و به معنی خارجی، خارج از دین است) نامیده بود. صاحب نقض - گویا برای حفظ جان مؤلف این رساله، و این که ناگاه به دست شیعی متعصبی کشته نشود و بدنامی تازه ای برای شیعیان که آن روز در اقلیت بودند بیار نیابد - در هیچ جا نام نویسنده این رساله را یاد نکرده است. اما بنا به تحقیق مصحح کتاب نام وی شهاب الدین توارینخی شافعی است.

از اتفاق اصل این نسخه به دست امام شهاب الدین محمد بن تاج الدین که از رؤسای شیعه ری بوده است افتاد و او آن را برای عبدالجلیل رازی فرستاد. وی در کتاب خود نخست عبارات رساله ردیه را نقل کرد و سپس به هر جمله آن جواب نوشت و کتاب خود را «بعض مشالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» نام نهاد و چون این عنوان بسیار دراز بوده، کتاب در عرف عام به «نقض» معروف شده است. یکی از فوائد بسیار فراوان این کتاب بی نظیر خبری است که وی از قول مصنف بعض فضائح الروافض درباره مناقب خوانان بدست می دهد:

گفته است که: «در بازارها مناقب خوانان گنده دهن فرا داشته اند که ما منقبت

امیرالمؤمنین می خوانیم و همه قصیده های رافضی و امثال او می خوانند و جمهور روافض جمع می شوند. همه وقیعت صحابه پاک و خلفای اسلام و غازیان دین است که می خوانند، و صفات تنزیه که خدای راست و صفی عصمت که رسولان خدای راست و قصه معجزات که الّا پیغمبران را نباشد به شعر می خوانند و بر علی ابی طالب می بندند.^۵ عبدالجلیل در جواب «خواجه ناصبی» گوید:

«عجب است از خواجه که در بازارها مناقب خوانان را می بیند که مناقب می خوانند. فضائل خوانان را ندیدی که یککار و خاموش نباشند و هر کجا ختماری و قتماری^۶ باشد که در جهاننش بهره ای نباشد و بحقیقت نه فضل بویگرداند و نه درجه علی شناسد برای دام نان و نام بیستی چند دردشنام رافضیان از بر کرده است و مسلمانان را دشتام می دهد و آنچه می ستاند به خرابات می برد و به غنا و زنا می دهد و بر میلّی قدریان و مجتبران می خندد،^۷ و این قاعده نویست که مناقبی و فضائلی در بازارها مناقب و فضائل خوانند اما ایشان (مناقب خوانان) همه عدل و توحید و نبوت و عصمت خوانند و اینان (فضائل خوانان) همه جبر و تشبیه^۸ و لعنت...»^۹

مؤلف در جای دیگر ضمن گفتگو از بلندی مرتبه مرتضای کبیر شرف الدین محمد بن علی گوید:

«و قوامی رازی، تخلص از قصیده توحید و مناقب بد و نیکو کرد که گفت:

تا صاحب الزمان، به رسیدن به کار دین^{۱۰} اولیترین کسی شرف الدین مرتضاست»^{۱۱}

عبدالجلیل در جایی دیگر گروهی از شاعران شیعی مذهب را یاد می کند: فردوسی و فخر جاجرمی شیعی بوده است، و در کسائی خود خلاقی نیست که همه دیوان او مدائح و مناقب حضرت مصطفی و آل اوست، و عبدالملک بیان... و کافی ظفر همدانی اگر چه سنی بوده است اما مناقب بسیار دارد در مدح علی و آل علی... و در دیوانش مکتوب است تا تهمتش ننهند به تشیع، و اسعدی قمی و... امیر قوامی و غیر اینان... که همه توحید و زهد و موعظت و منقبت گفته اند بیحد و اندازه اند. و اگر به ذکر همه شعرای شاعی^{۱۲} مشغول شویم از مقصود خود بازمانیم، و خواجه سنائی غزنوی که عظیم النظیرست در نظم و نثر، و خاتم الشعراش نویسد منقبت بسیار دارد و این خود یک بیت است از آن جمله:

جانب هر که با علی نه نکوست هر که گوباش، من ندارم دوست»^{۱۳}

مؤلف نقض در جای دیگر در جواب مدعی که گفته است: «بنای مذهبشان بر شعرکهای رکیک مغازی ها باشد» او را چنین دست می اندازد: «عجب نیست که چون

دربازارها این شعرهای غزّاء^{۱۳} شوند که:

شکر ایزد که ما مسلمانیست نه ز قسَمِ و نه ز کاشانیست
 کجا اشعار و ابیات بزرگ در چشمش آید چون شعر کسایی و اسعدی و عبدالملک بنان
 معتقد و خواجه علی متکلم و... امیر قوامی و قائمی، و معنی هریثی را بهای جهانی
 سزد؛ و توحید و زهد و مناقب را دشمن ندارد مگر فلسفی اباحی خارجی!...^{۱۴}
 این است تمام آنچه در کتاب النقص درباره مناقب و فضائلیان آمده و یا درباره
 منقبت تصریح یا بیتی از شاعری نقل شده است. از مطالعه در این گفته ها بدین نتایج
 می توان رسید:

۱- مناقب و فضائلیان در بازارها می گشته و فضائل و مناقب می خوانده اند. در این
 ضمن هواداران هریک از دو گروه از شیعی و سنی برایشان گرد می آمده و ایشان را
 چیزی می داده اند. نیز ممکن بوده است که این خوانندگان از این راه به شهرتی برسند.
 ۲- کتاب عبدالجلیل در نیمه قرن ششم هجری (اواخر قرن دوازدهم میلادی) تألیف
 شده است. وی تصریح می کند که مناقب و فضائل خواندن قاعده ای نونیست و
 سابقه ای قدیم دارد.

۳- شعرهایی که از مناقب و فضائل نقل می کند، همه از شعرهای درجه اول زبان فارسی
 است. وی یک بیت از سنائی و بیتی دیگر از قوامی را زی آورده است. اگر چه قوامی
 شاعر درجه اول نیست، اما نمی توان به هیچ روی اشعار او را رکیک دانست. در صورتی
 که بیتی که وی از فضائلیان آورده و آن را به طنز «شعر غزّاء» خوانده بسیار رکیک و
 سست و از مقوله منظومات عوام است.

۴- در مورد کسایی گوید «خلافی نیست که همه دیوان او مدائح و مناقب حضرت
 مصطفی و آل اوست.»

کسایی از استادان درجه اول سخن پاری است و شاعر بزرگی مانند ناصر خسرو همه
 جا شعر خود را به شعر کسایی مانند می کند. متأسفانه دیوان وی از میان رفته است و از
 میان آن همه مدایح و مناقب تنها چهار بیت به ما رسیده است:

مدحت کن و بتای کسی را که پیمبر	بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار
آن کبیت بدین حال و که بوده ست و که باشد	جز شیر خداوند جهان حیدر کزار
این دین هدی را به مثل دایره ای دان	پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
علم همه عالم به علی داد پیمبر	چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار ^{۱۵}

در دیوان قوامی رازی نیز یکی دو قصیده در این زمینه می توان یافت. سنائی نیز در

حلیقه اشعار بسیار در ستایش پیغمبر اکرم و خاندان او و علی و امام حسن و امام حسین (ع) سروده و فصلی را به شرح فاجعه کربلا و بدگویی از یزید و لشکر او و بیان مصائب خاندان پیغمبر اختصاص داده که گویا نخستین و قدیمترین ذکر است که از حوادث کربلا در شعر فارسی رفته است.^{۱۶}

دو نکته دیگر نیز از اثر عبدالجلیل درباره خواندن مناقب و فضائل استنباط می شود: یکی مطالب و مسائلی که در طی مناقب مطرح می شده است. دوم گرفتاریها و عواقبی که برای این گروه پیش می آمده، و مجازاتهایی که درباره آنان اعمال می شده است. اکنون بشرح هر دو نکته می پردازیم:

درباره مطالبی که شعرهای مناقب را تشکیل می داده است حریف عبدالجلیل گوید: «معجزات رسولان در حق علی اثبات کنند.» و صاحب نقض در جواب وی نویسد: «پنداری این قائل بدان سبب که بسی روزگار نیست که سنی شده است احوال این مذهب، سره نمی داند^{۱۷} که گاهی گوید شیخ جنید به روزی از بغداد به شام آمد، و شیخ شبلی به ساعتی از کوفه به بیت الحرام رفت، و معروف کرخی را از میان سنگ طعام آمد، و ابوالحسن (کذا و ظاهراً ابوالحسن) نوری را از درخت سلام آمد؛ و آن پیران طریق بت هرگز این دعوی ناکرده و این طامات^{۱۸} به خود راه نداده اند و خواجه به عشق مذهب نوایشها را کرامات نام بر نهاده است و نداند که از معجزه بلیغترست که موسی عمران با درجه نبوت از مصر به یک هفته به مدین رسید و حضرت مصطفی که سید انبیاء است به چند روز از مکه به مدینه آمد. پس اگر شیعه امامیه به وقت حاجت امام را برای ظهور حجت معجزی اثبات کنند بدیع نباید داشت.^{۱۹} یا دست از آن طریقه بپایند داشتن یا چون بدان معترف است بدین هم مقرر باید بود...»^{۲۰}

ظاهراً این گونه مطالب از آن چیزهاست که در گفتار فضائل خوانان راه می یافته است. در مقابل حریف وی درباره متن مناقب شیعه بیشتر توضیح می دهد:

«مغازیها بدروغ می خوانند که علی را به فرمان خدای تعالی در منجنیق نهادند و به ذات السلاسل^{۲۱} انداختند و بتنهایی آن قلعه را که پنج هزار مرد تیغ زن اندر او بودند بستند؛ و علی در خیسبر به یک دست برکنند که به صد مرد از جای خود نجیبیدی، به دست می داشت تا لشکر رسول به آن گذرمی کرد، و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه بر آن در که علی در دست داشت آمد و شد می کردند تا علی خسته گردد و عجز او ظاهر شود.»^{۲۲}

باز در جای دیگر: «رافضیان گویند علی بن موسی الرضا در پیش مأمون خلیفه

می شد، صورت شیری بر بالشی دیا کرده بودند، در آن حالت جانور شد و قصد مأمون کرد و این محالی عظیم است.»^{۲۲}

و نیز: «از محالات دیگر که رافضیان گویند آن است که گویند علی در چاه رفت و با جنیان جنگ کرد و بسیار جتنی را به تیغ بیازرد و از چاه برآمد با تیغ خون آلود، و خبر داد که چندین جتنی و شیطان را کشت و امثال این خرافات و بهتانها و ترهات بر علی بنند و دفترهایشان مالا مال از این خرافات باشد.»^{۲۳}

جوابهای عبدالجلیل به گفتار مرد ناصبی چیزی به اطلاع ما درباره فضائل و مناقب خوانی نمی افزاید. وی در مقام پاسخ به نخستین دعوی گوید که متعصبان بنی امیه و مروانیان که با فضیلت و منقبت علی طاقت نمی داشتند جماعتی از خارجیان و بیدینان را جمع کردند تا حکایت‌های بی اصل در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاووس و زال وضع کردند و آنان را در بازارها می خوانند.^{۲۴}

در مورد قلعه سلاسل و انداختن علی با منجنیق در آن قلعه نیز گوید این مطلب در کتب معتبر و آثار معروفان شیعه مذکور نیست، و درباره زنده شدن تصویر شیر نیز گوید این حدیث در کتب شیعه هست و گفته اند و گویند. چنان که ملاحظه می شود وی در برابر این دعاوی وضع دفاعی به خود می گیرد و در نتیجه چیزی از مطالب فضائل خوانان را باز نمی گوید.

در باب مجازات‌هایی که به مناقب خوانان و فضائل خوانان تعلق می گرفته نیز گاه بطور ضمنی اشارت رفته است حضم عبدالجلیل در این زمینه گوید: «چون در بازارها منقبت خوانان منقبت خوانند، ترکان (در آن روزگار ترکان فرمانروایی داشتند) آن را شنوند و خود ندانند که آن چیست؛ و آنها که پیش از این به سر و رمز روافض واقف بوده اند، چندی از این مناقب رافضیان را زبان بیریدند و در ساری خاتون سعید سلم بنت ملک‌شاه که زن اسفهد علی بود، ابوطالب مناقبی را زبان بفرمود بریدن، که اندر آن پیشه گریخته بود که هجوهای صحابه پاک و قدحهای زنان رسول خدا خواند.»^{۲۵} و در جای دیگر از مناقب خوان دیگری نام می برد: «و خبیثی دیگر بود نام وی بوالعمید مناقبی و هم این مثال خواندی. از وی به تهمت الحاد به ساری بگریخت و آنجا معتکف بود و قدح صحابه می خواند، ملحدان ساری و اِرم او را نیکومی داشتند. بفرجام در آخر عمر شکلش بگردید و سرش به لقه چون سر خوکان شد و بمرد.»^{۲۶}

عبدالجلیل نیز در جواب مجازات ابوطالب مناقبی گوید: «خواجه ابوبکر خسروآبادی سنی که حاکم قزوین بود او را گفتند صدیق فضائی که دشمن علی و آل

است او ترا لعنت می کند. بفرمود تا در دارالسنه که قزوین است فضائلی سنی را پاره پاره کردند» و نتیجه می گیرد که «پادشاهان در شهرها مانند این بسیار کردند و کنند که آن حواله به مذهب و اعتقاد نکند...»^{۲۶}

گویا شیعه عقیده داشتند که در حق ابوطالب مناقبی زبان بریده معجزی اتفاق افتاده است چه عبدالجلیل در باب وی گوید خواجه سنی «بایستی که فراموش نکردی که همان شب (ابوطالب مناقبی) علی مرتضی را به خواب دید که زبان در دهان او کرد و حالی به قدرت حق تعالی زبان وی درست و نیک شد و تا چهل سال بعد از آن تاریخ در ری و قزوین و قم و کاشان و آبه و نیشابور و سبزوار و جرجان و بلاد مازندران به زهد و توحید فضائل و مناقب می خواند...»^{۲۶}

در برابر عبدالجلیل نیز از «پنگانک»^{۲۷} ناصبی فضائل خوان» سخن می گوید که «نمرد تا ده علت موحش بروی ظاهر شد که همه مردم ری می دیدند و یکی از آن خود لقهو بود. او خود باری دوستدار ابوبکر و عمر بود بایست که به لقهو و گند دهن و برص مبتلا نشدی...»^{۲۸}

ظاهراً گاهی فضائل و مناقب خوانان به جای گردش در بازار، در جای ثابتی معرکه می گرفته اند. قوامی رازی که نامش پیش از این یاد شد شاعری است شیعی که در قرن ششم می زیسته و با آن که صاحب نقض وی را «امیر قوامی» می خواند و این نشان داشتن منصبی در دستگاههای دولتی است، در عین حال به شغل نانوائی مشغول بوده و این کار در شعر او بسیار اثر کرده و مضامین فراوان درباره آرد و خمیر و تنور و انبار گندم و دکان نانوائی در شعرش راه یافته است.^{۲۹} گاه نیز معرکه می گرفته و در آن مداحی و مناقب خوانی می کرده است. وی در یکی از قطعه های خود شخصی را تهدید می کند که اگر بدو چیزی نبخشد یا مانع معرکه گیری او شود وی را هجو خواهد کرد.^{۳۰}

در کتابخانه ملی پاریس سه نسخه خطی فارسی از داستان ابومسلم نامه نگاهداری می شود که هریک از آنها ویژگیها و امتیازات خاص دارد. یکی از این سه نسخه که نشانه آن 843 Supplément Persan است نسخه ای است ناقص که در هند کتابت شده است. با آن که بافت اصلی داستان در هر سه نسخه یکی است اما از جهت تفصیل و اختصار و سبک داستانسرایی و یاد کردن جزئیات مختلف داستان با یکدیگر تفاوت دارند و نسخه مورد نظر ما تنها نسخه ای است که در آن دوسه قصیده منقبت خوانی در طی داستانهای گوناگون ابومسلم نامه ثبت شده است. یکی از نکات

اصلی کتاب ابومسلم نامه این است که گوید پس از شهادت امام حسین (ع) و استقرار دستگاه ستمگر خلافت اموی و در تمام مدت حکمرانی این سلسله گروهی به خونخواهی امام حسین قیام کردند. اما پیش از این قیامها، افراد خاندان پیغمبر پیشگویی کرده بودند که پس از فاجعه کربلا بنی امیه در حدود هزار ماه (دقیقاً ۹۵۰ ماه معادل ۷۹ سال و دو ماه یا به تعبیر داستان هزار کم پنجاه ماه) حکومت خواهند کرد. در این مدت هفتاد و دو تن به خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام خواهند کرد و قیام تمام آنان بجز صاحب خروج هفتاد و دوم سرکوب خواهد شد و تنها هفتاد و دومین قیام کننده موفق به انقراض بنی امیه و گرفتن انتقام خون امام حسین خواهد شد.^{۲۱} به همین سبب در آغاز داستان، ابومسلم بارها نیت می کند که اگر در این یا آن واقعه (مانند مقابله با شیربیشه کشمیه و کشتن آن) پیروز شود وی صاحب خروج هفتاد و دوم خواهد بود و بدیهی است که در تمام این حوادث پیروزی با اوست. از این روی انگیزه اصلی ابومسلم و شعار اصلی که با اتکاء بدان مردم را به پیوستن به قیام خویش دعوت می کند جلوگیری از ستم غاصبان بنی امیه، برانداختن بدگویی از خاندان پیغمبر در مسجدها و بر سر منابر و خونخواهی شهیدان کربلاست. ابومسلم و یارانش چه در جلسه هایی که برای تهیه مقدمات قیام و مشورت در باب آن دارند، و چه در میدانهای جنگ، همه جا برای تشجیع و تشویق همزمانش از ظلمی که به خاندان رسول، خاصه امام حسین رفته سخن می گوید و به صحرای کربلا گریز می زند و به ستایش افراد خاندان پیغمبر خاصه امیرالمؤمنین علی و فرزندش حسین می پردازد و طرفداران بنی امیه را خوارج می خواند و با آن که کاتب این نسخه خاص، سنی است اما این امر مانع آن نیست که منقبت امامان را در ضمن کتاب بیاورد.

در این نسخه سه قصیده منقبت آمده که یکی را سید قطبه — یکی از پهلوانان لشکر ابومسلم در میدان جنگ می خواند. این قصیده دارای ۱۸ بیت است. نویسنده در مقدمه آن گوید:

«و شاه ملک عرب سید قطبه از شادی درآمد به میدان، بر بادپایی سوار که با این وصف بود: بادپای، آهن خای، صخره گشای، کوه پیمای، رعدصدای، برق نمای [عمودی] چهل من در سر دست و عمامه علم بر زبر سر بسته و دستارچه قصب زربفت بر آن پیچیده نظر به جانب لشکر نصر سیار انداخت و قصیده ای بنیاد کرد و می گفت:

گوش کن ای مؤمن پاک اعتقاد پاک دین وصف اصحاب رسول اولین و آخرین^{۲۲}

در طی قصیده ابوبکر و عمر و عثمان و علی مورد ستایش قرار گرفته اند و در مدح علی

بیش از دیگران سخن رفته است. پس از آن مؤلف گوید:

«چون از خواندن ابیات فارغ شد نعره زد و گفت: ای خوارجان شوم دریغ که این چنین ذاتی (= علی) را بسبب حظ نفس و حب جاه ناسزا می گوید. درآید [و پاداش] ناسزای خود ببینید.»^{۲۲}

یکی دیگر از دوستداران ابومسلم محمد اسماعیل سربرهنه خوارزمی است. در احوال او در داستان آمده است که امیرالمؤمنین علی در خواب او را نظر کرده ساخت و بدو گفت از این پس هیچ سلاحی بر سر تو کارگر نخواهد بود و اگر آن را به پولاد بزنی درهم خواهد شکست. از آن روز محمد اسماعیل با سربرهنه به میدان می رفت و پیاده جنگ می کرد و دشمنان خود را نیز با ضربه سر می کشت. بر این محمد اسماعیل حالت شوق و وجد غلبه دارد و مردی شوریده رنگ و دیوانه وضع است. دومین قصیده متقبت را این محمد اسماعیل در میدان می خواند:

«آن روز امیر ابومسلم هر چه پوشیده بود سیاه بود. علم دولت آل محمد بر سر او داشته بودند و عمامه رسول بر گرد دستار سیاه خود بسته و در میان لباس جامه امام محمد باقر پوشیده و تیغ امام حسین حمایل کرده و مصحف امیر^{۲۳} از گردن آویخته و تبر آبرنگ آتشبار بر گردن نهاده^{۲۴} و بریمین و یسار حافظان^{۲۵} کلام ملک العلام می خواندند و مودنان صلوات می فرستادند و صد و بیست خروار کوس و گوزگه^{۲۶} و نقاره می نواختند. در این وقت ناگاه از پیش صف پیادگان محمد اسماعیل سربرهنه بجست^{۲۷} و سر در برابر امیر ابومسلم فرود آورد و [رو] به معرکه میدان نهاد. امیر گفت: چرا سربرهنه به میدان می رود؟ کیفیت سر او را گفتند و محمد اسماعیل در برابر خوارجان و در میان میدان مناقبی آغاز کرد به آواز خوش و ادای دلکش، و می گفت:

ای دل ز بعد حمد حق [و] نعت مصطفی بر مؤمنان مناقب اصحاب کن ادا...^{۲۸}

این قصیده دارای ۲۳ بیت است و بدنبال آن چنین آمده:

«بعد از ادای منقبت زبان به مذمت مروانیان برگشاد. محتاج (از سران خارجی) گفت هرگز ستایش ابوتراب بدین گونه نشنیده بودم. هر که سر او نزد من بیارد هر چه مراد او باشد، آن کنم. فضل بن ربیع بغدادی درآمد و گفت: ای خیره سر، چرا پاره ای سپند در میدان به سفالی نیاوردی که بسوزی از برای درآمدن مبارزان؟^{۲۹} محمد اسماعیل گفت: آن سپند دل و جگر تو است که امروز خواهم سوخت...»^{۳۰}

اما طولانی ترین قصیده مناقب — که این قصیده محمد اسماعیل خوارزمی قسمتی از آن است — در یک مجلس مهمانی و رایزنی برای تهیه مقدمات قیام بوسیله شخص

ابومسلم خوانده می شود. عنوان یکی از داستانهای این نسخه ابومسلم نامه بدین شرح است:

«ذکر ضیافت کردن خواجه سلیمان تمام مؤمنان را و آمدن سهلان اردبیلی و پوشیدن امیر ابومسلم خلعت امام ابراهیم [را] و به کرسی رفتن و خطبه خواندن و بیعت کردن یاران»^{۴۰}

«بعد از آن (خواجه سلیمان کثیر التماس مهمانی کرد. امیر قبول کرد که فردا شب در خانه خواجه محبتان جمع شوند. شب دیگر محمود شاه (کذا) محبتان را جمع کرد و با خواجه عثمان (برادر خواجه سلیمان) آمد به در خانه خواجه سلیمان، و سهلان اردبیلی نیز حاضر شد. طعامها کشیدند و کرسی بلند نهادند. امیر ابومسلم بر آن کرسی برآمد، جامه سیاه پوشیده و دراعه^{۴۱} سیاه بر سر بسته، و آن خلعتی بود که در زندان دمشق امام ابراهیم به ابومسلم داده بودند که امانت پیغمبر بود — آن خلعت شریف در حجره پوشیده بیرون آمد که شکوه او تمام آن مجلس را فرو گرفت، و تبر خوارج گنشی بر گردن نهاد و بر آن کرسی برآمد و بنیاد توحید ذوالجلال کرد و می گفت:

تا طوطی فصیح زبان شد سخنرا	اول سخن به نام خدا کرد ابتدا
دندانۀ کلید در گنج معرفت	نام خداست، غیر خدا نیست با خدا
مفتاح گنج خانه اسماء اعظم است	نام خدا بخوان و در گنج برگشا
مجموع کاینات همه غرق رحمتند	محروم نیست هیچ کس از رحمت خدا
هر ذره ای ز جمله ذرات مظهری است	از دوست تا به دشمن و از خوف تا رجا
آن کس که جست، یافت، بجز تا بیایش	گنج آن زمان بری که نترسی ز ازدها ^{۴۲}
نشوده ای مگر که در فیض بسته نیست	بر خود میند تا نشوی بسته بلا
آینه ای است دل که تجلای عشق یافت	روشن شود هر آینه بی روی و بی ریا
مشتاق تست دوست، تو محتاج او ولیک	ما از کجا و این شرف و عزت از کجا
بر درگهی که جمله شاهان گدا روند	عیبی نباشد از به گدایی رود گدا
آن دم رسی به قاف قناعت ز فای فقر	کز کاف کفر و طای طمع دل کنی جدا ^{۴۳}
از دوست غیر دوست نجویی به هیچ روی	تا فانی فنا شودت باقی بقا
بسیگانه گر نه ای، سخن آشنا شنو	بیگانه گر شوی، نشوی هرگز آشنا
گنج سخن عطیه فیض الهی است	آری از این عطیه به ما می رسد عطا
هر گوش نیست لایق این نکه، گوش دار	کز دل روان ^{۴۴} برآمد و در جان گرفت جا

«بعد از این، نعت خواجه کاینات ... آغاز کرد و گفت:

تقدیر عقل کل ز کمال محمد است
 مه پرتوی ز شعله نور مصطفی است
 طوبی نهالی از شجر ختم انبیاست
 خوشوقت آن که پیرو احکام شرع اوست
 تمکین فرش از شرف خاک کوی اوست
 در بارگاه قرب که معراج کبریاست

تعظیم دین ز جاه و جلال محمد است
 خورشید ذره ای ز جمال محمد است
 کوثر نمی زعین^{۴۵} زلال محمد است
 خوشحال آن که طالب خالی محمد است
 تشریف عرش گرد نیالی محمد است
 بی شرک و شک محل و محال محمد است

«بعد از نعت، منقبت اصحاب ادا نمود چنان که شاید و باید^{۴۶}، به رغم اهانت خوارجان نسبت به شاه مردان در منقبت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بیشتر کوشید تا سبب جد و جهد آن مجتبان شود [و] در آن خروج گفت:

ای دل ز بعد حمد حق و نعت مصطفی
 یار نخست هست ابوبکر کز شرف
 سر حلقه فتوت و سر چشمه کرم
 دیگر عمر که بحر صلابت نمی از اوست
 متاع کفر واقع شد مانع فجور
 عثمان که هست جامع قرآن باتفاق
 دریای جود، معدن بخشش، مکان حلم
 دیگر به رغم خارجیان از ره ادب
 آن مطلع سخاوت و آن مجمع کرم
 آن شاهباز برج شریعت که از شرف
 آن کان معدلت که ز تعظیم و منزلت
 قانون خدا اشارت او داد می دهد^{۵۰}
 نورش ز نور احمد مختار مشتق است^{۵۱}
 آمد میانه حرم و کعبه در وجود^{۵۲}
 از یکدگر درید به بازوی زورمند
 بشنید از زبان محمد به گوش صدق
 هفتاد گام جست ز خندق پیاده چست
 در پلّه مخاطره دام منجنیق
 تا بت ز بام کعبه فرود آورد به زیر
 اشتر خرید از ملک و با ملک فروخت

بر مؤمنان مناقب اصحاب کن ادا
 بر فرق ساکنان فلک می نهاد پا
 سر دفتر مروت و سر خیل اولیا
 از وی گرفت شرع نبی رونق و بها
 پشت و پناه شرع و پناه صف و غا
 از قدر شد دو مرتبه داماد مصطفی
 بحر وجود و کان کرم منبع حیا
 بگشا زبان به منقبت شاه اولیا
 آن صاحب کرامت، آن والی ولا
 تختش ز هل اتی^{۴۷} شد، تاجش زائما^{۴۸}
 ارکان دین گرفت از او رونق و بها^{۴۹}
 صد بسته را نجات و دو صد خست را شفا^{۵۰}
 زان شمع شرع را رسد از نور او ضیا
 و ز نور او رسید رخ کعبه را صفا
 در عهد مهد کد^{۵۱} بدش کام ازدها^{۵۲}
 در کردن غزا ز چهل روزه ره ندا
 بر کند در زخیبیر [و] انداخت بر قفا
 بنشست و در حصار سلاسل شد از هوا
 از امر حق به کتب محمد نهاد پا
 بهر ضیافت سر و سالار انبیا

تا قرص خواجه باز دهد از ولایتش	آمد برون قطار شتر از تل حصا
حل کرد مشکلات جهان را چنان که شد	طفل چهار ماهه بر احکام او گوا
در سال قحط لشکر دین را طعام داد	در روز گرم مکه [و] خود بود ناشتا
در حیر جابرش سرگاو بریده گفت	صدقت یا امام که دوزی زافترا
داد او به سائلی ز سخا چارصد شتر	پر بار و زاغ چشم و دو کوهان و بیادبا
بر خوان حدیث جمجمه ابن کرکره	احوال دشت ارژن و سلمان پارسا ^{۵۶}
با قوتی که داشت به شصت و سه سال عمر	هفته رطل به وزن بدش پست ^{۵۷} جو غذا
اوراست این سعادت [و] اوراست این شرف	بی روی [و] بی ریا ز در لطف کبریا ^{۵۸}

این منقبت بر روی هم دارای ۴۹ بیت است. قسمت اول که ستایش خداست در بحر و قافیه قسمت سوم که اصل منقبت است سروده شده و ستایش رسول در ضمن غزلی ردیف دار به همان بحر (بحر مضارع مثنی اخرب مقصور یا محذوف) و با قافیه دیگر درون آن جای گرفته است. در داستان، پس از پایان این منقبت چنین آمده است:

«بعد از [آن] مدح شاهزادگان کونین و جگر گوشگان رسول ثقلین^{۵۹} امیرالمؤمنین حسن و امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنهم آغاز کرد و بیدادهای یزید و سخیهای مروانیان بر آن شاهزادگان و بر دوستان ایشان به نوعی ادا نمود که غریب از آن انجمن برخاست و خروج هفتاد تن مردان و زنان و سر در سر آن کار کردن بیان کرد و روح آن مؤمنان که در راه محبت آن عزیزان به مراد نرسیدند و سر در نقاب تراب تیره کشیدند به تکبیر شاد کرد و آمرزش ایشان خواست و گفت: آن مقدار که بر ایشان خاک است بر شما بقا باد...»^{۵۸} سپس با عباراتی مؤثر و مطمئن گفت که ما بیش از این نمی توانیم ناسزاگویی به خاندان پیغمبر را تحمل کنیم. اکنون هزار کم پنجاه ماه است که این ناسزاگویی ادامه دارد و باید بر ضد آن قیام کرد. آنگاه «خروش از آن مؤمنان برآمد و بیشتر جامه ها پاره کردند و خواجه سلیمان بسیار گریست و همه اظهار یکدلی کردند و بیعت تازه ساختند...»^{۵۸}

راوی داستان این مطالب و بیتهای را در دهان ابومسلم و یارانش گذاشته است، اما بدیهی است که اینها اصول اعتقادات خود اوست. ابومسلم در آغاز قرن دوم هجری می زیسته و جزئیات اصول اعتقادی او بر ما روشن نیست و حتی گروهی او را دارای تمایلات مزدکی می شناسند. همین قدر می دانیم که وی کوشید تمام گروههای مخالف بنی امیه را گرد خود جمع کند و آنها را گرد شعار الرضا من آل محمد (کسی از خاندان رسول که همه بدو رضا دهند) متحد سازد. این مقام جای بحث در این مسأله نیست، اما

ابهام شعارهای ابومسلم و سردرگمی و تردید و نیز تغییر عقیده او حتی در متن داستانی که قرن‌ها پس از مرگ وی تدوین شده نیز منعکس است و گاه نویسنده داستان را برای توجیه اعمال و رفتار او به دردمر می‌اندازد.

در هر صورت دستنویسهای گوناگون ابومسلم نامه، که نویسنده ۲۲ نسخه آن را می‌شناسد و بسیاری از آنها را نیز دیده است بر این دعوی گواهی راستین است: هر جا که گوینده داستان، یا صریحتر بگویم نقالی که این داستان را برای مردم بازمی‌گفته و سپس نوشتن آن را آغاز کرده است شیعی بوده، ابومسلم نیز تمایلات شیعی پیدا می‌کند. بعکس در صورت سنی بودن گوینده، هیچ نشانی از عقاید شیعه در آن نمی‌توان یافت و آنچه در آن یاد می‌شود ذکر چهار یار نبی و خلفای راشدین است. حتی میزان تعصب و تصلب گوینده داستان نیز در طی صحنه‌های گوناگون آن نمودارست.^{۶۰}

نسخه ابومسلم نامه کتابخانه ملی پاریس (Supplément Persan 843) که مورد استفاده ماست در هندوستان، و در فاصله سالهای ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ / ۱۷۳۳-۱۷۳۲^{۶۱} نوشته شده است و نشان می‌دهد که اگر رسم منقبت خوانی در مجالس دینی نیز ترک شده باشد، دست کم اثر آن تا آن روزگار در کتابها باقی بوده است.

چنان که ملاحظه می‌شود مناقب خوانی بیشتر بصورت منظوم بوده و نمونه‌های نادری که از آن در دست داریم در قالب قصیده، غزل و قطعه است^{۶۲} و با آن که عبدالجلیل رازی گفته است که شاعران استاد، بزرگانی مانند کسائی مروزی و ستائی و دیگران به سرودن مناقب می‌پرداخته‌اند، آنچه در دست ماست شعرهای سست و بسیار ساده و قابل فهم عوام است.

نکته دیگر این که لازم نیست مناقب گویان و مناقب خوانان رسماً پیرو مذهب شیعه باشند. مناقب موجود در ابومسلم نامه اثر شاعری سنی مذهب است. در قرنهای هشتم و نهم و دهم هجری گروهی از سنیان وجود داشته‌اند که آنان را سنی تفضیلی یا سنی دوازده امامی می‌نامند. سنیان تفضیلی با وجود اعتقاد به حقانیت سه خلیفه پیش از علی، وی را از آن سه تن برتر شمرده‌اند. سنیان دوازده امامی نیز پس از خلافت علی، به جانشینی یازده فرزندی معتقدند و خلفای اموی و عباسی را غاصب می‌دانند. راوی ابومسلم نامه‌ای که مورد استفاده ماست در باب اعتقاد خویش گوید:

«راه حق این است که بعد از حضرت رسالت پناه خلیفه قائم مقام و جانشین آن سرور از روی تحقیق امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق است... و بعد از آن امیرالمؤمنین عمر

است... و بعد از آن امیرالمؤمنین عثمان است... و بعد از آن امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و بعد از آن امیرالمؤمنین امام حسن رضی الله عنه و بعد از آن امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه که یزید خلافت را بزور از او گرفت و آن شاهزاده کونین را به آن خفت و خواری در کربلای پر بلا کشتند و خلافت از فرزندان پیغمبر منقطع گردید و یزید پلید بسبب آن فعل زشت از امارت و سلطنت خود برخوردار ندید...»^{۶۳}

ملاحظه می شود که در این سخنان اصلاً اسمی از معاویه نیست و حال آن که او نخست بار بر روی علی شمشیر کشید و با توطئه خلافت را از امام حسن منتزع ساخت و آن را ارثی کرد و تمام کوشش او در دوران خلافت آن بود که زمینه را برای ولیعهدی و جانشینی پسرش یزید آماده کند و راه رسیدن به خلافت را برای او هموار سازد. منتهی وی برادر ارم حبیب (رمله) دختر ابوسفیان و زن پیغمبر بود و خال المؤمنین^{۶۴} شمرده می شد و از این روی بیشتر ستیان بد گفتن از او را جایز نمی دانند.

یکی دیگر از مسائل جالب توجه در مناقب خوانی، آداب و ترتیب آن، و آراستگی سر و وضع مناقب خوان است. در دو صحنه از سه صحنه مناقب خوانی که در دست ماست، گوینده نخست با دقت وضع لباس پوشیدن و آرایش و وصله های جنگی مناقب خوان را شرح می دهد:

«سید قحطبه، بر بادپایی سوار (وصف اسب او)، عمودی چهل من در هر دست، و عمامه علم بر زبر سر بسته و دستارچه قصب زربفت^{۶۵} بر آن پیچیده...» در صحنه دیگر — مناقب خوانی ابومسلم — وی جامه سیاه پوشیده و ذراعۀ سیاه، خلعتی که در زندان دمشق از ابراهیم امام دریافت کرده بود، به بر کرده بر کرسی می رود و مناقب خوانی می کند. در صحنه سوم که مناقب خوانی محمد اسماعیل سر برهنه خوارزمی است، گوینده بجای توصیف او، که لباس و خلعت مناسبی نداشته است، آرایش ابومسلم را توصیف می کند: علم دولت آل محمد بر سر او داشته بودند و عمامه رسول بر گرد دستار سیاه خود بسته و در میان لباس جامه امام محمد باقر پوشیده و تیغ امام حسین حمایل کرده و مصحف امیر از گردن آویخته و تیر آبرنگ آتشبار بر گردن نهاده... الی آخر.

این توصیفها به هیچ روی تصادفی نیست. مناقب خوانان می خواسته اند که در نخستین نگاه هیأت آراسته آنان شنونده را تحت تأثیر قرار دهد. در حدود دو قرن و نیم پیش از نوشته شدن این نسخه ابومسلم نامه، مولانا حسین واعظ کاشفی در فتوت نامه سلطانی بابی «در شرح حال ارباب معرکه و... آداب اهل سخن» نوشته و در آن معرکه را تعریف کرده و انواع آن را بشرح باز گفته است. دومین فصل این باب در شرح اهل

سخن از معرکه گیزان است و آنان را سه طایفه می داند:

۱- مداحان و غزاخوانان و سقایان (مداحان به نظم و غزاخوانان به نثر مدح اهل بیت می خوانند).

۲- خواص گویان و بساط اندازان.

۳- قصه خوانان و افسانه گویان.^{۶۶}

در میان این سه گروه نخستین دسته، یعنی مداحان و غزاخوانان و سقایان بازماندگان مناقب خوانان، و حد فاصل میان ایشان و روضه خوانان هستند. درباره ایشان - جز سقایان - پس از این سخن خواهیم گفت. اما در این مقام سخن از علامتهای خاص آنان در میان است:

«اگر پرسند که آنچه خاصه مداحان است از علامتها، چه چیزست؟ بگوی: مداحان را علامت به جامه و خرقه نیست. بواسطه آن که ایشان را همه نوع جامه پوشیدن جایزست. اما علامتی که خاصه ایشان است نیزه است و توق و شده^{۶۷} و سفره و چراغ و تبر زین.^{۶۸}»

سپس مؤلف به روش خود شرح می دهد که هریک از این علائم چگونه و در چه تاریخ به ایشان تعلق گرفته و برداشتن آن سنت شده است. مثلاً در مورد نیزه گوید که نجاشی پادشاه حبشه «نیزه ای در غایت تکلف» برای علی (ع) فرستاده بود و او گاهی در جنگ آن نیزه را به دست می گرفت. «روزی حسان بن ثابت با امیر گفت... منافقان مدینه با جهودان اتفاق کرده اند بر قتل من، بواسطه آن که من مدح حضرت رسول پیوسته می خوانم و من از ایشان ترسانم... امیر... آن نیزه را به حسان داد و گفت پیوسته با خود دار تا ایشان نیز از تو هراسان باشند. حسان نیزه را قبول کرد و آن علامت مداحان شد.»^{۶۸} درباره توق نیز افسانه ای از همین گونه نقل می کند که توق همان نیزه است به شرط آن که پرچم^{۶۹} داشته باشد زیرا «حسان روزی وصله ای چند از الف نمد^{۷۰} بر نیزه بسته بود و در دست گرفته، امیر پرسید که ای حسان این چه معنی دارد؟ گفت... این نیزه را علم^{۷۱} ساخته ام یعنی به مهر و محبت شما در عالم علم شده ایم...»^{۶۸} توق هنوز هم جزء وسایل و زینت آلات دسته های سینه زنی وجود دارد و آن چوبی است بلند که بر سر آن دایره ای چوبی به قطرسی سانتی متر نصب کرده و بر روی آن پوشی بلند از حریر بطول سه چهار متر و دوخته از حریرهای الوان می آویزند چنان که چوب مذکور از دور بصورت ستونی پارچه ای و الوان جلب نظر می کند و آن را مانند علامت در جلو دسته راه می برند و چنان که حامل علم (باصطلاح دسته های سینه زنی: علامت) علامت کش

خوانده می شود، بردارنده توق را نیز «توق کش» می نامند. ظاهراً در روزگاران قدیمتر توق را در محلی که باید اهل محل در آنجا جمع شوند و پس از گرد آمدن بصورت «دسته» برای عزاداری براه بیفتند، نصب می کردند و بعلت بلندی، مردم آن را از دور می دیدند و به سوی آن می آمدند. اصطلاح «پاتوق» به معنی مرکز تجمع یا محل گذران اوقات فراغت که اکنون به قهوه خانه ها، کافه ها، کلوب ها یا باشگاههای ورزشی اطلاق می شود از همین معنی توق گرفته شده است.

در باره «سفره» و «شده» و «چراغ» نیز مطالبی از همین قبیل در فتوت نامه سلطانی آمده است که خواستاران می توانند بدان رجوع کنند. فقط در مورد چراغ این نکته قابل توضیح است که معرکه گیران وقتی از حاضران معرکه «طلب» می کنند، یعنی در آغاز کار از چند تن، پولی نسبتاً قابل ملاحظه درخواست می کنند، این وجه را «چراغ» (چراغ اول، دوم، سوم و...) می نامند و پرداختن آن با اصطلاح «روشن کردن چراغ» بیان می شود.

در مورد علت تعلق گرفتن چراغ به مذاحان در فتوت نامه سلطانی چیزی گفته نشده است؛ نیز در باب این که چرا طلب پول را «چراغ» می گویند، فقط در ضمن شرایط روشن کردن چراغ آمده است که: «تکبیر چراغ گدایی کند.» بدین معنی که در موقع روشن کردن چراغ از حاضران بخواهد که تکبیر بگویند.

اما تبرزین افسانه خاص خود را داراست: «روزی صفیه خاتون را از نزدیک خویشان تبرکات آورده بودند. از جمله یکی تبرزینی بود در غایت تکلف، و شاهزاده محمد حنفیه آن را بدست گرفت. روزی حسان ثابت را دید که مدح نبی ولی می خواند شاهزاده را خوش آمد و آن تبرزین را به وی داد و گفت: بگیر، و اگر کسی ترا از مذاحی ما منع کند بدین وصله با او حرب کن. پس مذاحان تبرزین را از شاهزاده محمد حنفیه گیرند.»^{۷۲}

بدیهی است که این گونه افسانه ها قرن ها بعد ساخته شده است. قدیمترین اشاره ای که به تبر، و صورت سمبلیک آن تبرزین داریم، در همان داستان ابومسلم است. تبر سلاح اصلی ابومسلم را تشکیل می دهد. با این حال از نظر تاریخی نمی دانیم که آیا ابومسلم در نبردهای خویش تبر بکار می برده است یا نه. آنچه می دانیم این است که در دوره اموی «موالی» یعنی افراد غیر عربی که مسلمان شده بودند، از حمل سلاحهای جنگی خاصه شمشیر، و نیز نیزه و تیر و کمان محروم بودند و بهمین سبب در هنگام قیام ناگزیر بودند به وسایلی که سلاح جنگی نیست، اما کار جنگ از آن برمی آید، مانند

کارد، فلاخن، و تبر مسلح شوند. کارد نیز یکی از سلاحهای ابومسلم است و فصلی در داستان او به رسیدن کاردی نظر کرده و معجزآسا به نام کارد خواجه محمد ماهان مشتری زر^{۷۳} به ابومسلم اختصاص یافته است.

در دورانه‌های متأخر، مداحان تبرزین بدست نمی گرفتند، اما تا روزگار ما سخنوران^{۷۴} که می توان آنان را در زمرهٔ مرصع خوانان (کسانی که نظم و نثر در یکدیگر خوانند) دانست^{۷۵}، در موقع سخنوری تبرزین به دوش می گرفتند و چون نوبت سخن به حریف ایشان می رسید تبرزین را بدورد می کردند. در صحنهٔ منقبت خوانی ابومسلم نیز می بینیم که وی تبر خود را به دوش می گیرد.

چنان که می دانیم تفاوت بین «مداح» و «روضه خوان» روشن است. مداح مردی است که آوازی خوش دارد و شعرهایی در مدح افراد خاندان رسول یا شرح مصائب ایشان، و نیز منظومه های پندآمیز و حاوی حکمت و موعظه و بی اعتباری دنیا و توجه داشتن به آخرت و مانند آن از بردارد و آنها را بر سر جمع با آهنگ می خواند و کمتر اتفاق می افتد که جز بسم الله در آغاز سخن، هیچ جملهٔ غیر منظومی ادا کند. لباس مداحان نیز با لباس روضه خوانان فرق دارد و در هر صورت آنان هیچ وقت عمامه ندارند. گاهی عبا نیز بر دوش نمی کنند.

اما تفاوت ظاهری بین روضه خوان و «واعظ» روشن نیست. هر دو یک لباس می پوشند. هر دو مرصع خوانی می کنند و در گفتار خود نظم و نثر را درهم می آمیزند. اما از نظر مراتب تحصیلی و اطلاعات دینی، سواد روضه خوان بمراتب کمتر از واعظ است. واعظ غالباً سالها علوم دینی تحصیل کرده (گاهی دانشکدهٔ الهیات را تا دورهٔ دکتری نیز پیموده است). سخنرانی وی معمولاً طولانی است و جز در بعضی موارد استثنایی (مانند مجالس ترحیم) یک ساعت یا بیشتر بطول می انجامد و در طی آن از مطالب مختلف دینی، تربیتی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، حقوقی و مانند آن سخن می گوید و اگر وعظ او برای روزهای متوالی (مانند ده روز اول ماه محرم یا تمام ماه رمضان) ادامه یابد، موضوعی را در نخستین روز طرح می کند و شرح همان مطلب را در روزهای بعد ادامه می دهد و گفتار خود را با استشهاد به آیات و احادیث و شعرهای فارسی و عربی و شرح حوادث تاریخی و نقل مسائل گوناگون زینت می دهد.

اما روضه خوان چنین نیست. منبر او تقریباً همیشه منحصرست به ذکر مقدمه ای کوتاه و سپس گریز زدن به حوادث کربلا (در اغلب موارد و بندرت و بمناسبت ایام

خاص، شرح مصائب دیگر افراد خاندان پیغمبر) و پایان دادن سخن به شهادت کسی که روضه درباره او خوانده می شود روضه خوانان معمولاً مجالس روضه، شواهد، اخبار و آیات و ابیات، و حتی مقامهای موسیقی و دستگاههایی که قسمتهای منظوم هر روضه باید در آن دستگاه خوانده شود، و گاه مطالب بسیار جزئی تر، مانند محل و تعداد تحریرهای آواز خود را از بر دارند و بارها پیش از رفتن به منبر آن را تمرین کرده اند (روضه خوان باید صدای خوش داشته باشد و گرنه توفیق نخواهد یافت). این مجالس روضه در کتابهای خاصی نوشته شده است و روضه خوان زیر نظر استاد خود آن مجالس را حفظ و تمرین می کند. این کتابها کدام اند، و اصلاً چرا این گروه را «روضه خوان» می نامند؟ زیرا روضه در لغت عرب به معنی باغ است و معنی دیگری ندارد.

* * *

کمال الدین حسین سبزواری متخلص به کاشفی و معروف به حسین واعظ متوفی در ۱۵۰۴/۹۱۰، یکی از شخصیتهای بسیار معروف قرن دهم بلکه سراسر تاریخ ادبی ایران است. وی پهلوان، جوانمرد، واعظ، مفسر، متصدی مقامهای دولتی و در عین حال مؤلفی بسیار پرکار است. در مقدمه کتاب معروفش روضه الشهداء سی و سه اثر بدو نسبت داده شده است^{۷۶} و به این صورت هنوز می توان آثار متعدد دیگری (از جمله فتوت نامه سلطانی) را افزود. وی نه تنها در تمام علوم روزگار خود، حتی سحر و کیمیا، دست داشته بلکه تألیفهایی هم از او در باب آنها باقی مانده است.

نکته مهم در زندگی کاشفی این است که وی بیش از آنچه ارزش واقعی آثار او است مورد توجه نسلهای بعد واقع شده است. کتاب مخزن الانشاء وی سالها تنها نمونه و سرمشق برای متشیان بوده است. انوار سهیلی که تحریر دیگری است از کلیله و دمنه، با آن که از نظر ادبی در سطحی پایین تر از ترجمه فارسی کلیله و دمنه اثر ابوالمعالی نصرالله منشی قرار دارد، از طریق ترجمه ترکی عثمانی به اروپا راه یافته و کلیله و دمنه در غرب نخست بار از طریق این کتاب شناخته شده است.^{۷۷} از این گذشته این کتاب مدتی دراز — یک قرن یا بیشتر — در هند، برای هندیان و انگلیسی هایی که در صدد آموختن زبان فارسی بودند، کتاب درسی فارسی بوده است. تفسیر مختصر وی از قرآن، به نام مواهب علیّه بارها در ایران و هند چاپ شده و انتشار یافته است. فتوت نامه سلطانی او، با وجود ناتمام بودن بزرگترین و مفیدترین متن درباره فتوت در زبانهای فارسی، عربی و ترکی است. اما شاید معروفتر از تمام این آثار، کتاب روضه الشهداء او در شرح مصائب پیامبران و افراد خاندان پیغمبر اسلام خاصه شهیدان کربلاست. کتابهایی که در

خصوص کیفیت بشهادت رسیدن مقدسان دینی، و افرادی که با داشتن عقیده خاص مذهبی بر ضد دستگاه موجود قیام می کردند نوشته شده معروف به کتابهای «مقتل» یا «مقتل‌نامه» است. در آغاز کار شرح این گونه وقایع نیز مانند سایر حوادث در کتابهای تاریخ می آمده، و چون یاد کردن از آنها در نزد گروهی اهمیت مذهبی یا سیاسی یافته، کم کم کتابهای مستقل «مقتل» تألیف شده است. حسین واعظ نیز مانند مؤلفان دیگر، بی شک برای نوشتن اثر خود منابعی داشته و در بسیاری موارد در متن کتاب از آنها نام برده است و برای دیدن آن منابع می توان به فهرست نام کتابها در پایان نسخه چاپی رجوع کرد.

اما آنچه تا روزگار تألیف و انتشار روضة الشهداء بی سابقه بود این است که هیچگاه شرح مقاتل و مصائب تمام پیغمبران و افراد خاندان پیغمبر اسلام در کتابی که جامع تمام آنها باشد فراهم نیامده بود. حسین واعظ خود نیز این نکته را در مقدمه کتاب تصریح می کند: «و هر کتابی که در این باب نوشته اند اگر چه به زیور حکایت شهیدان آراسته است اما از سمت جامعیت فضایل سبطین (= حسن و حسین) و تفصیل احوال ایشان خالی است.»^{۷۸} آنگاه می نویسد که به اشاره شاهزاده ای «سید میرزا» نام که هم شاهزاده و هم از خاندان پیغمبر بوده به تألیف این کتاب پرداخته است.^{۷۹}

کاشفی عمری دراز یافته و شاید سنش از ۸۰ گذشته بوده، و بنا به قرائنی دو سال پیش از مرگ در ۱۵۰۲/۹۰۸ این کتاب را تألیف کرده و در مقدمه آن به پیری خویش اشاره می کند.^{۸۰} اما سال تألیف کتاب، یک سال پس از رسمیت یافتن دولت صفوی و جلوس شاه اسماعیل و اعلام مذهب شیعه اثنی عشری بصورت مذهب رسمی دولت ایران است. این حادثه به توفیق بی نظیر روضة الشهداء کمک بسیار کرد.

روضه الشهداء پس از تألیف و انتشار بصورت تنها کتاب جامع ذکر مقاتل و مصائب به شیعه ها و دیگر ایرانیانی که تازه به مذهب شیعه گرویده بودند عرضه شد. شیعیان در ایام عزاداری و روزهای جمعه در مجلسی فراهم می آمدند و کسی که صدایی خوش داشت، یا یکی از مرصع خوانان کتاب روضة الشهداء را بدست می گرفت و می خواند و دیگران می گریستند. چنین مجالسی به «روضه خوانی»، یعنی انجمنهایی که در آن روضة الشهداء خوانده می شد معروف گردید. روش خواندن روضه از روی متن مدتها دوام یافت همچنان که تعزیه خوانان نیز مدتها از روی نسخه ای که در دست داشتند (و بدان قرد گفته می شد) می خواندند. پس از روضة الشهداء کتابهای دیگری در مقاتل تألیف شد که مهمترین آنها طوفان البكاء معروف به جوهری و اسرارالشهاده است. روضه خوانان نیز

هم منبع روضه‌های خود را عوض کردند و به کتابهای جدیدتر روی آوردند و هم روش آن را تغییر دادند و روضه‌های خود را حفظ کردند و با سرمشق گرفتن از کار روضه‌خوانهای ماهر و موفق در تکمیل اجرای آن کوشیدند. اما نام این مراسم به یاد قدیمترین کتاب جامع فارسی که در مقاتل نوشته شده است همچنان «روضه‌خوانی» باقی ماند.

در پایان این گفتار بی‌مناسبت نیست که درباره نحوه برگزاری مراسم عزیه‌داری شهیدان کربلا و یادآوری و تجلیل از خاطره دلیری و فداکاری آنان، و ستمی که از سوی یزید بر ایشان رفته است، در میان اهل سنت نیز سخنی بگویم.

کتاب ابومسلم نامه با آن که جنبه افسانه‌ای دارد در این باب گواهی راستین و سندی معتبرست و نویسنده سنی آن بارها تصریح می‌کند که چگونه ابومسلم و یاران او مردمی را که از مستمکاری و بی‌پروایی بنی امیه بسته آمده بودند، با یادآوری و زنده نگاهداشتن صحنه‌های فاجعه خونین کربلا گرد می‌آورده و عواطف دینی ایشان را تحریک می‌کرده و آنان را به پیکار با خلفای اموی و امی داشته‌اند و پیش از این نمونه‌ای از این صحنه‌ها را در این گفتار آورده‌ایم.

اما در کتابهای تاریخ و متنهای ادبی و مذهبی نیز در این باب شواهد بسیاری توان یافت و ظاهراً از همان نخستین روزهای پس از وقوع این حادثه زشتی آن آشکار شده و مردم را اندوهگین ساخته است. مؤلف تجارب السلف زیر عنوان «شهادت امام حسین» شرح این واقعه را چنین آغاز می‌کند:

«در شرح این قصه بسط سخن نمی‌توان کرد، چه در اسلام واقعه‌ای صعبت‌تر از این اتفاق نیفتاده است؛ زیرا که قتل عمر و عثمان اگر چه بر مسلمانان در غایت صعوبت بود اما قصه حسین فاحش‌تر از همه اتفاق افتاد چه سر مبارک او را به دمشق بردند و فرزندی طفل را کنار او به تیر بردند و برادرزادگان و ابناء عم او را در پیش او بکشتند و عورات و اطفال را بر آن صورت که از ولایت حبشه و زنگ و هند بردگان آوردند، به بردگی به شهرها بردند. و مجمل قصه آن است که چون یزید تخت را ملوث کرد همه همت او بر آن مقصور گشت که از حسین و آن سه کس دیگر که معاویه وصیت کرده بود بیعت ستاند.»^{۸۱}

سپس داستان نامه نوشتن کوفیان به امام حسین و دعوت او به حکمرانی در آن شهر و سپس روی گردانیدن ایشان از آن حضرت را یاد می‌کند:

«عمر بن سعد بن ابی وقاص بیامد با لشکری عظیم، و بیشتر آن لشکر کوفیان بودند

که نامه نوشتند به حسین و او را دعوت کردند. حسین گفت: نه شما مرا طلبیدید و نامه‌ها نوشتید؟ ایشان گفتند ما نمی‌دانیم که چه می‌گویی و التفات نکردند و در جنگ شروع نمودند و حسین با پسر عم و برادران و یاران خویش جنگی عظیم کردند و همه کشته شدند رضی الله عنهم و بعد از همه حسین را بکشتند و شخص مبارک او را بر زمین انداختند و چندان بر او اسب تاختند تا ناپدید گشت.^{۸۲}

و این است عکس العمل مردم دمشق که همگی دوستدار و هواخواه معاویه بودند در برابر این فاجعه:

«گویند چون سر مبارک حسین را به دمشق بردند و زین العابدین علی بن الحسین... در میان ایشان بود و او را با جماعت عورت^{۸۳} خاندان نبوت بر شتران نشانده... در دمشق می‌گردانند... پیری از اهل شام پیامد، پیش زین العابدین بایستاد و او را دشنام داد و اظهار شفات می‌کرد. زین العابدین گفت: ای شیخ قرآن خوانی؟ گفت آری. گفت: این آیه خوانده‌ای که: قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی^{۸۴}؟ گفت خوانده‌ام. گفت مرا می‌شناسی؟ گفت نه. گفت ذی القربی منم و نام و نسب خود را بگفت. پیر او را سوگند داد که راست می‌گویی زین العابدین تو یی؟ سوگند خورد که راست می‌گویم. پیر گفت به خدای من هرگز ندانستم که محمد را بغیر از یزید و خویشان او خوبشاوندی دیگر هست. آنگاه پیر بگریست و از زین العابدین عذر خواست. گویند هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند^{۸۵} که ما پیغمبر را بغیر از یزید خویشی ندانستیم و همه از زین العابدین عذر خواستند و زاری کردند و او همه را عفو فرمود.»

مؤلف تجارب السلف در پایان این داستان حتی اعتراض رسول دولت روم بر یزید را نیز یاد می‌کند: «رومی گفت سبحان الله العظیم. چون شما با فرزند زاده پیغمبر خویش این فعل کنید با دیگری چه خواهید کرد؟ نصاری خاکی را که خر عیسی پای بر آن نهاده باشد تعظیم کنند و عزیز دارند شما دعوی اسلام می‌کنید و با نواده پیغمبر چنین بیدادها می‌کنید؟ و برخاست و خشناک بیرون آمد.»^{۸۶}

این است نمونه‌ای از داوری مؤلفان سنی مذهب درباره این حادثه و عکس العمل مردم در برابر آن. اما صاحب نقض بصراحت می‌گوید که سنیان این مراسم را با آشوب و غریب و ولوله بر پای می‌داشته‌اند. وی نخست اعتراض حریف سنی مذهب خود و انتقاد او از شیعیان را در این باب بدین صورت نقل می‌کند:

«این طایفه روز عاشورا اظهار جَزَع و قَزَع کنند و رسم تعزیت را اقامت کنند و

مصیبت شهداء کربلا تازه گردانند و بر منبرها قصه گویند^{۸۷} و علما سر بزهنه کنند و عوام جامه چاک زنند و زنان زوی خود خراشند و مویه کنند.» و این خود وضعی کوتاه و انتقادی است از آنچه شیعیان در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) در برگزاری مراسم عاشورا انجام می داده اند. سپس در جواب وی گوید:

«اولاً معلوم همه جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه فریقین، از اصحاب امام مقدم بوحنیفه و امام مکرم شافعی، و علماء و فقهاء طوائف خلفاً عن سلف این سنت را رعایت کرده اند، و این طریقه را نگاهداشته اند. اولاً خود شافعی که اصل است در مذهب، و مذهب بدو منسوب است، بیرون از مناقب، در حق حسین و شهدای کربلا... مرثی بسیار گفته است.»

آنگاه مؤلف مطلع دو قصیده از شافعی را نقل می کند و سپس می نویسد:

«تا آخر همه مرثیه اوست، به صفتی که دیگران بر چنان معانی قادر نباشند؛ و مرثی شهدای کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بی عدد و بی نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و اصحاب ایشان، آنگه بر ما.

«و چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده^{۸۸} به اصفهان، که در مذهب اهل سنت به عهد خود مقتدا بوده است، هر سال این روز عزیت داشته است به آشوب و نوحه و غریو و ولوله، و بر علی و حسن و حسین علیهم السلام آفرین کرده، و بر یزید و عبیدالله در اصفهان لعنت آشکارا کرده؛ و کذلک شرف الاسلام صدرالخنجدی^{۸۹} و برادرش جمال الدین این عزیت به آشوب و نوحه و غریو و ولوله داشته اند و هر کس به آنجا رسیده باشد دیده و دانسته باشد و هرگز انکار آن نکند.

«آنگاه در بغداد که مدینه السلام و مقرر دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنفی دانند که این عزیت چگونه داشتی تا به حدی که روز عاشورایی در لعنت سفیانیان مبالغتی می کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان! از علی می پرسد که معاویه را چه گویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید!

«و امیر عبادی که علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود او را در حضرت^{۹۰} المقتفی لامرالله پرسیدند، روزی که فردا عاشورا خواست بودن، که چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سوم گفت: ای خواجه سؤالی مبهم می کنی. نمی دانم که کدام معاویه را می گویی؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و چند بار تیغ روی علی

مرتضی کشید و پسرش سرحسین علی بیرید، ای مسلمانان شما این معاویه را چه گوئید؟ مردم در حضرت خلافت - حنفی و سنی و شافعی - زبان به لعنت و نفرین برگشودند، و مانند این بسیارست و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد.

«و اما به همدان، اگر چه مشبه^{۱۱} را غلبه باشد... هر سال مجدالدین مُذْکَرِ همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید.^{۱۲} و خواجه امام نجم... نیشابوری با آن که حنفی مذهب بود این تعزیت بغایت کمال داشتی و دستار از سر برگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی.»

عبدالجلیل صاحب نقض چون اهل ری است در مورد اقامه مراسم عاشورا بوسیله سنیان ری (که نیمی از ساکنان آن شهر را تشکیل می دادند و گروهی شافعی و جمعی حنفی بودند) توضیحات بیشتری می دهد و نام و نشان علمای اهل سنت و محلّ مجلسهای تعزیت ایشان را یاد می کند:

«و به ری که از اتمهات بلاد عالم است^{۱۳} معلوم است که شیخ بوالفتح نصرآبادی و خواجه محمود حدّادی حنفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوچک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان، و در این روزگار (= عصر مؤلف) آنچه هر سال خواجه امام شرف الاثمه ابونصر الهسنجانی کند در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنفیان معروف و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه بوجهی گوید که دیگران خود ندانند و نیارند گفتن، و خواجه امام بومنصور حفده که در اصحاب شافعی مقدم و معتبرست... دیدید که روز عاشورا چه کرد و این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل چگونه نهاد و معاویه را باغی^{۱۴} خواند در جامع سرهنگ؛ و قاضی عمده ساوه ای حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند. مصنف کتاب^{۱۵} اگر رازی است دیده باشد و شنوده؛ و خواجه تاج اشعری حنفی نیشابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدید که چه کرد در سنه خمس و خمسين و خمس مائه (۵۵۵) با اجازه قاضی... پس اگر بدعت بودی... چنان مفتی رخصت ندادی و چنین اثمه روا نداشتندی، و اگر خواجه... به مجلس حنفیان و شیعیان نرفته باشد آخر به مجلس شهاب مَسَاط رفته باشد که او هر سال چون ماه محرم درآید ابتدا کند به مقتل عثمان و علی، و روز عاشورا به مقتل حسین علی آورد، تا سال پیرار به حضور امیران و خاتون امیر اجل این

قصه به وجهی بگفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و سرها برهنه کردند و زاریها نمودند. حاضران می‌گفتند که زیادت از آن بود که شیعه به زعفران جار^{۱۶} کنند... والا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند تعزیت در عاشورا، دگر همه شفعویان^{۱۷} و حنفیان و شیعه این سنت را متابعت کرده‌اند. پس خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزارت و خارجی است. پس باید که به خوزستان و کردستان شود تا نبیند و نشنود که تعصب اوراست و کس را نیست...»^{۱۸}

گفتار عبدالجلیل رازی دربارهٔ مراسم تعزیت داری اهل سنت سندی است سخت معتبر و گرانبها و بازمانده از قرن ششم هجری که در آن بسیاری از جزئیات این مراسم یاد شده و از لحاظ تصریح به جزئیات قضیه و دادن نام و نشان بر پا دارندگان این مراسم و شهرها و محله‌های آن و یاد کردن نام بزرگانی از اهل سنت (و حتی خلیفه المقتفی لامرالله) در این گونه مجالس منحصر به فردست و از این روی در نقل آن اشباعی رفت.

خلاصهٔ نتایجی که از مطالعهٔ این سند می‌توان بدست آورد بدین شرح است:

۱- عبدالجلیل در شرح مفصل خود، در میان پیروان اهل سنت هیچ یادی از سنیان حنبلی و مالکی نمی‌کند. ظاهراً پیروان این دو مذهب بر پا داشتن این مراسم را روا نمی‌داشته‌اند.

۲- امیران و بزرگان شهر و زنان ایشان، تا مقام خلافت، و نیز بزرگان علما و قاضیان در این گونه مجالس حضور می‌یافته‌اند و بتصریح مؤلف گاه تعداد حاضران این انجمنها (از اهل سنت) به بیست هزار تن می‌رسیده است.

۳- معاویه به علت داشتن سمت کتابت وحی و لقب خال المؤمنین غالباً از طعن و لعن در امان بوده و سخنوران به لعن یزید اکتفا می‌کرده‌اند. اما گاه سائلی در مجلس، برای به دام انداختن واعظ عقیدهٔ او را در باب معاویه می‌پرسیده است و واعظان اگر معروف به علم کامل و دارای دلیری کافی بوده‌اند، بی آن که زبان به نفرین و بدگویی بگشایند، طوری دربارهٔ او سخن می‌گفته‌اند که به لعن وی منجر می‌شده است.

۴- در مجالسی که سنیان برای اقامهٔ تعزیت شهیدان کربلا می‌آراسته‌اند، اغلب از قتل عثمان و شهادت او نیز یاد می‌شده است (چنان که عبدالجلیل رازی شیعی نیز در کتاب خویش، صفحات ۳۸۸-۳۹۲، چنین کرده است).

۵- در این گونه مجالس نیز توحه و آشوب و غریو و ولوله و روی خراشیدن و موی کشیدن و سربرهنه کردن علما و جامه چاک زدن عوام و خاک پاشیدن و ناله و فریاد بیرون از حد، آن چنان که مؤلف «بعض فضائح الروافض» به شیعه نسبت داده، وجود

داشته است.

۶- تقریباً در تمام شهرها و ولایتهایی که ساکنان آن حنفی یا شافعی بوده اند، حتی در همدان که مردم آن به تعصب مذهبی معروف بوده اند و چنان که از گفتار مؤلف نقض برمی آید «مشبهه را غلبه باشد» و ظاهراً مقصود اوستیان غیر شافعی و حنفی است، باز این مراسم را مجدالدین همدانی بصورتی برپای می داشته که قمیان را عجب می آمده است.

۷- صاحب نقض تصریح می کند که در دو ناحیه خوزستان و کردستان اجرای این مراسم را روا نمی داشته اند و مؤلف بعضی فضائخ الروافض را که در نظری دشمن خاندان پیغمبر و علی و فرزندان اوست تشویق به سفر خوزستان یا کردستان می کند تا این مراسم را نشنود و نبیند. عبدالجلیل رازی بطور ضمنی مردم این دو ناحیه را «خارجی» می خواند، اما گویا این نسبت بیشتر جنبه جدلی^{۱۱} و تبلیغی دارد تا حقیقت تاریخی. استراسبورگ (فرانسه)

بیستم آذرماه سال ۱۳۶۲ هجری خورشیدی
مطابق ۱۱ دسامبر ۱۹۸۳ میلادی

حواشی و توضیحات:

- ۱- سید محمد حسین طباطبائی، «شیعه در اسلام»، تهران ۱۳۴۸/ ۱۹۶۹، ص ۵۴.
- ۲- عبدالجلیل رازی، «النقض»، به تصحیح سید جلال الدین محدث، تهران ۱۳۳۱/ ۱۹۵۲ ص ۶۵۶-۶۶۴. مصحح نیز در حاشیه کتاب همین مطلب را با تفصیل بیشتر از شیخ طبرسی (احمد بن ابی طالب) در کتاب احتجاج نقل و تصریح می کند که دوازده تن از مهاجران در مخالفت با خلافت ابوبکر سخن گفتند. نیز رجوع شود به همین مرجع. صفحات ۲۸، ۳۰۷، ۳۱۶، ۵۵۱، ۵۲.
- ۳- صاحب نقض گوید که ابو عبیده «بعد از سه روز (از بیعت با ابوبکر) پیش علی آمد و گفت: یا علی انت اولی بهذا المكان بفضلک و سابقتک و قرابتک و لکن ارض بما رضی المسلمون.» (ای علی تو بدین جایگاه بواسطه فضل و سابقه و خویشاوندیت (با رسول) شایسته تری لیکن من بدانچه مسلمانان بدان رضی شدند رضا دادم).
- ۴- تجاهر به فسق: اصطلاح فقهی است به معنی انجام دادن کارهای زشت و خلاف شرع در برابر چشم مردم.
- ۵- «النقض»: ۳۳.
- ۶- خمار و قتان: میخواره و قمار باز (حرفه ای)
- ۷- بر سبب قَدَرِ یان و مُجَبَّران می خندد: بر سبب کسی خندیدن = مسخره کردن او، مترادف خندیدن بر ریش کسی است. قَدَرِ یان: معتقدان به قَدَر. مُجَبَّران: معتقدان به جبر. این دو گروه از پیروان اشاعره و مخالف معتزله و پیروان مذهب عدل و اختیارند.

- ۸- تشیه: عقیده یکی از فرقه‌های اسلامی است که خداوند را به بشر تشبیه می‌کنند و برای او دست و پا و چشم و گوش تصویری می‌کنند.
- ۹- تا صاحب الزمان، به رسیدن به کاردین: یعنی تا وقت ظهور صاحب الزمان (امام دوازدهم) برای رسیدگی به کارها و مسائل دینی شرف‌الدین مرتضی از همه شایسته‌ترست.
- ۱۰- «النقض»: ۲۳۰ - متأسفانه دیوان قوامی رازی (چاپ محدث) در دسترس نویسنده نیست تا ببیند این قصیده در دیوان وی موجودست یا نه، و اگر موجود باشد نمونه‌ای دیگرست از «مناقب».
- ۱۱- شاعی: شیعی.
- ۱۲- «النقض»: ۲۵۲.
- ۱۳- چون در بازارها این شعرهای غرض‌شوند... الخ. این قسمت جنبه طنز و استهزا دارد و مؤلف بیت سبت و نازیایی را که نقل می‌کند «بیت غرض» یعنی فصیح و بلیغ و بسیار زیبا می‌خواند.
- ۱۴- «النقض»: ۶۲۶ و ۶۲۸. فلسفی ایاحی خارجی: فلسفی - معتقد به فلسفه. اباحی: کسی که همه چیز را مجاز و مشروع می‌داند. خارجی: کسی که بر ضد دین قیام (= خروج) کرده است.
- ۱۵- دهخدا، «لغت‌نامه»، ذیل کسائی به نقل از «گنج بازیافته» تألیف محمد دبیرسیاقی. برای اطلاع بیشتر درباره این گوینده و شمار و رجوع کنید به: فرهنگ سخنوران، سخن و سخنوران اثر شادروان بدیع الزمان فروزان فر: ۲۲ مجمع الفصحا: ۴۸۲ به بعد؛ تعلیقات چهارمقاله، چاپ شادروان دکتر محمد معین: ۸۹ به بعد؛ تاریخ ادبیات در ایران، اثر دکتر ذبیح‌الله صفا: ۴۴/۱ به بعد؛ سید نفیسی، احوال و اشعار رودکی: ۱۱۹۷.
- ۱۶- حلیقه سنائی نیز مانند دیوان قوامی در دسترس نویسنده نیست. اما این فصول را می‌توان بسهولة در آن یافت.
- ۱۷- احوال این مذهب ستره نمی‌داند: این مذهب را به درستی و به نیکویی نمی‌شناسد.
- ۱۸- طامات: سخنان محال و خارج از طبیعت که صوفیان بر زبان می‌رانند. این گونه سخنان را شطح و طامات می‌خوانند.
- ۱۹- بدیع نباید داشت: نباید عجیب و غریب دانست.
- ۲۰- «النقض»: ۳۴.
- ۲۱- ذات السلاسل: نام قلمه‌ای است افسانه‌ای که در افسانه‌های منسوب به علی بن ابی طالب گفته شده است و وی را در منجینق گذاشتند و بدان قلمه انداختند. در قوت نام سلطانی نیز بدین قلمه اشاره شده است. مؤلف نقض گوید که این قصه اصلی ندارد و در کتابهای معتبر شیعه نیامده است.
- ۲۲- «النقض»: ۳۸ (محال در این جمله به معنی حرف بی معنی و بی اصل و «مزخرف» است نه غیرممکن).
- ۲۳- همان کتاب: ۳۹.
- ۲۴- از این گفته برمی‌آید که نقل داستانهای شاهنامه در بازارها سابقه قدیم داشته است گویا این که اظهار نظر عبدالجلیل رازی درباره علت وضع آن درست نیست.
- ۲۵- «النقض»: ۷۷.
- ۲۶- همان کتاب: ۷۸.
- ۲۷- پنگانک... پنگان صورت قدیم و فارسی کلمه‌ای است که امروز مرتب آن به صورت فنجان در زبان فارسی معمول است. پنگانک در اینجا اسم خاص است، با این حال ممکن است مؤلف پساوند (Ak-) را بمنظور تحقیر وی در آخر اسمش افزوده باشد.
- ۲۸- «النقض»: ۸۱.
- ۲۹- دیوان قوامی رازی، چاپ سید جلال‌الدین محدث، تهران، صفحات ۳، ۶، ۱۲، ۴۴، ۷۶، ۸۱.

۳۰- همان کتاب: ص ۲۴

مکن با من اکنون دو کار ای ظریف که پس، عورت بشده عریان کنی
 یکی آن که چیزی نبخشی مرا دگر آن که هنگامه (= مرکه) ایران (= ویران) کنی
 ۳۱- شیعه، مختار را گیرنده انتقام خون شهیدین کر بلا می داند. اما در میان اهل سنت و خاصه ترکان عثمانی
 اگر انتقام گیرنده خود نیز بقتل برسد، آن انتقام ناگرفته مانده است و از همین روی ابومسلم را که عامل انقراض کامل
 بنی امیه است خونخواه شهیدان کر بلا می شناسند.

۳۲- ابومسلم نامه، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه Suppl. Pers. 843 برگ ۳۰۳ الف و ب.

۳۳- عمامه رسول، جامه امام محمد باقر، تیغ امام حسین و مصحف (= قرآن) امیر (= علی): در سنت
 افسانه سراسری معمولاً قهرمانان مذهبی (مانند حمزه و علی و دیگران) سلاحها و وسایل و حتی مرکبی که دارند از
 پیغمبران و بزرگان گذشته بدیشان رسیده است. مثلاً اسب حمزه مربوط به اسحاق نبی (پسریقوب) و کلاه خود او از
 هود پیغمبر و موزه (= چکمه) اش از صالح پیغمبر است و فعلی از داستان به شرح رسیدن این وسایل به قهرمان داستان
 اختصاص یافته است.

۳۴- سلاح اصلی نبرد ابومسلم تبری است خاص و معجزآسا که طریق پدید آمدن آن در یک داستان مفصل
 جداگانه در سرگذشت ابومسلم آمده است.

۳۵- حافظان: معمولاً در قدیم به کسانی که می توانستند قرآن را از بر بخوانند لقب «حافظ» داده می شد. حافظ
 شاعر معروف فارسی زبان نیز به همین نسبت کلمه حافظ را بعنوان تخلص خود برگزیده است.

۳۶- گورگه: نام نوعی از طبل و نقاره.

۳۷- اصل: بجستند. تصحیح قیاسی.

۳۸- ابومسلم نامه، همان نسخه، برگهای ۲۷۸ ب و ۲۷۹ الف.

۳۹- پاره ای سپید در میدان به سفالی نیاوردی که بسوزی از برای درآمدن مبارزان؟ این کلمات برای تحقیر
 محمد اسماعیل گفته می شود زیرا معمولاً گدایان برای گدایی کردن آتشی در دست داشته و بر روی آن اسپند
 می سوزانده اند.

۴۰- این عنوان در نسخه با مرکب سرخ نوشته شده است.

۴۱- دُرَاعَه: این کلمه در لغت عرب به معنی قبایی که جلوان باز باشد آمده است، اما ظاهراً در این متن به معنی
 نوعی دستارست که بر سر می بسته اند.

۴۲- گنج آن زمان بری که نترسی ز ازدها: در افسانه های ایرانی معروف است که هر گنجی را ماری نگهداری
 می کند.

۴۳- قاف قناعت: کلمه قناعت یا حرف (ق) آغاز می شود. در عین حال قاف نام کوهی است افسانه ای که
 کمتر کسی از آدمیان بدان می تواند رسید. فای فقر و کاف کفر و طای طمع حروفی است که این سه کلمه با آنها آغاز
 می شود و مراد از هر یک از آنها آغاز این حالات و صفات است.

۴۴- روان: در اینجا بمعنی «فوری» و «بی درنگ» است.

۴۵- عین: اینجا بمعنی چشمه است.

۴۶- مقصود سه خلیفه نخستین، ابوبکر و عمر و عثمان است.

۴۷- اشاره است به آیه نخست از سوره دهر، قرآن کریم: ۱/۷۶

۴۸- قرآن کریم: ۵۵/۵

۴۹- بها: کلمه عربی است بمعنی روشنی.

۵۰- این مصراع معنی درستی ندارد.

- ۵۱- اشاره است به کتابهای معروف بوعلی سینا: اشارات و قانون و شفا.
- ۵۲- اصل: مشفق است. بقیاس و حدس تصحیح شد.
- ۵۳- آمد میانه حرم و کعبه در وجود: معروف است که علی بن ابی طالب در خانه کعبه از مادر به دنیا آمد.
- ۵۴- اصل: کنیدش - تصحیح قیاسی.
- ۵۵- در این بیت نیز به افسانه دیگری اشاره شده است که بر طبق آن علی در دوران شیرخوارگی در گهواره مار بزرگی را از هم درید. سه بیت بعد نیز به همین گونه افسانه‌ها اشاره می‌کند. از آن پس تنها بیت چهارم اشاره به حادثه‌ای تاریخی است و باقی بیتها تا پایان قصیده جزو معجزات و مطالب خارق‌العاده‌ای است که بعضی از آنها در کتابهای معتبر نیز نقل شده (مانند قصه سلمان و سخن گفتن با جمجمه پوسیده) و بعضی دیگر مأخذ معتبری ندارد.
- ۵۶- اصل: احوال دشت ارزنه سلمان پارسا. بقیاس تصحیح شد.
- ۵۷- پشت: بمعنی آرد است. معروف است که حضرت علی در تمام مدت عمریش از ۱۷ رطل (Rati) اما در شعر باید آن را رطل Ratal خواند برای حفظ وزن شعر. رطل پیمانه‌ای است معادل ۲۶۵۴ گرم) آرد جو نخورد. و این امر غیرممکن است زیرا ۶۳ سال شمسی معادل ۲۳۰۱۰ روز و ۱۷ رطل مساوی ۴۵۱۱۸ گرم است و بدین قرار باید آن حضرت هر روز کمتر از ۲ گرم آرد جو مصرف فرموده باشد (مصرف روزانه ۲ گرم معادل ۴۶۰۲۰ گرم می‌شود!) و چنین چیزی امکان‌پذیر نیست.
- ۵۸- ابومسلم نامه، همان نسخه برگهای ۱۵۰ ب تا ۱۵۳ الف.
- ۵۹- رسول ثقلین: بمعنی پیغمبر جن و انس است (ثقلان یا ثقلین: جنان و آدمیان) مقصود این است که پیغمبر اسلام نه تنها پیغمبر آدمیان، که پیغمبر جنان نیز هست.
- ۶۰- برای مثال می‌توان از همین نسخه که مورد استفاده ماست و نسخه آستان قدس رضوی یاد کرد. درباره نسخه پاریس در متن بیشتر توضیح داده خواهد شد. نویسنده آن سنی تفضیلی بوده و به خلفای راشدین و امامان دوازده گانه معتقد بوده است در صورتی که نسخه آستان قدس در ماوراءالنهر و در محیطی کاملاً سنی و منتصب در تسنن نوشته شده و در طی مطالعه آن هیچ بویی از تشیع و تمایلات شیعی به مشام نمی‌رسد.
- ۶۱- در پایان دفتر اول این نسخه آمده است: تمام شد دفتر اول فی التاریخ (کذا) هفتم ماه رجب سنه ۱۱۴۵، کاتب سید نظام الدین، بموجب فرمایش صاحب و قبله خدایگان... سید رحمتی ص نوشته شد. (برگ ۶۷ الف).
- دفتر چهارم کتاب در ۲۵ صفر ۱۱۴۶ (۲۸ ژوئیه ۱۷۳۳) پایان یافته و تحریر دفتر ششم در چهارم ربیع الاول همان سال (۴ اوت ۱۷۳۳) به پایان آمده و بی درنگ دفتر هفتم آغاز شده است. باقی دفترهای این نسخه ناتمام تاریخ تحریر ندارد.
- ۶۲- در همین نسخه یک قطعه کوتاه چندبیتی دیگر در مناقب نیز نقل شده است بدین مطلع:
- ای جهان سخن ز دوستی بو تراب کن
آباد ساز کعبه و خیمبر خراب کن
(برگ ۳۹۴ الف)
- ۶۳- ابومسلم نامه، برگ ۱۷۳ ب - ۱۷۴ الف. - برای دیدن نمونه‌ای دیگر از سنن دوازده امامی رجوع شود به: محمد جعفر محبوب، بوستان خیال، ایران نامه شماره پنجم. مؤلف این داستان، محمد تقی جعفری حسینی متخلص به «خیال» سنی دوازده امامی است.
- ۶۴- خال المؤمنین: لقب زنان پیغمبر ائم المؤمنین (مادر مؤمنان) بود. این لقب از این روی به آنان داده شده بود که بر طبق حکم قرآن پس از درگذشت پیغمبر ازدواج با آنان برای مسلمانان حرام و منع شده بود. وقتی زنان پیغمبر - و از جمله خواهر معاویه - مادر مؤمنان باشند برادران ایشان نیز دانی مؤمنان می‌شوند. ظاهراً این لقب را برای معاویه اختراع کرده بودند تا منسوب بودن او را به خاندان پیغمبر نشان دهد.
- ۶۵- قصب: پارچه کتانی است و قصب زربفت (زربافت) پارچه کتانی است که تار و پودهای زرین داشته

باشد.

۶۶- در هنگام نوشتن این گفتار، قنوت نامه سلطانی در دسترس نویسنده نبود و مطالب مربوط بدان را از «سخن»، دوره بیستم، ص ۵۸۳ به بعد نقل کرده ام. این مجله باب مربوط به ارباب معرکه را پیش از انتشار کتاب نشر داده بود.

۶۷- شله چیزی بوده است مانند کمر بند، چوبی یا پارچه ای که آن را بر سر چوبی می بستند. در لغت نیز «شله» بمعنی چیزی است که آن را بینند و گره بزنند.

۶۸- مجله سخن، دوره بیستم: ۵۸۹.

۶۹- پرچم در اصل منتهی الیه دم نوعی گاوتیتی (غزغان) است که سیاه و انبوه و درخشان بوده و آن را برای میمنت به گلرگاه نیزه می بستند. منگوله های امروزی تقلیدی از دم غزغاو است و در اینجا مراد همین معنی پرچم است.

۷۰- آلف نمذ: رشته های پارگی از نمذ که آن را به شکل الف فارسی و عربی (ا) می بریلند و بر سر نیزه و علم و مانند آن بصورت نشانه می آویختند.

۷۱- غلم: اصلاً به معنی نشانه است و درفش و غلم لشکر (که امروز بقلط آن را در فارسی پرچم می گویند) نیز در واقع نشانه سپاه لشکر و نماینده تعداد آن بوده است. غلم شدن به معنی معروف و مشهور و شناخته شدن است زیرا «غلم» در عربی معنی اسم خاص و معرفه بکار می رود.

۷۲- سخن، همان دوره: ۵۹۱.

۷۳- خواجه محمد ماهان مشتری زرت نام شخصی است در داستان ابومسلم نامه که مردی بازرگان و توانگر است. مشتری زرت بمعنی خریدار طلاست. در بعضی نسخه های ابومسلم نامه آمده که این کارد اصلاً متعلق به سیاوش پسر کی کاووس پادشاه داستانی ایران بوده است. سیاوش را هم با لقب «سیاوش ولی» (یعنی از اولیای خدا) یاد کرده اند.

۷۴- برای «سخنوری» رجوع کنید به «سخن»، دوره نهم، شماره های ۷-۹.

۷۵- برای شرح و توضیح کارمداحان و غزخوانان و مرصع خوانان رجوع شود به «سخن»، همان دوره: ۵۸۸.

۷۶- روضة الشهداء، تهران ۱۳۴۱، خاور: ۸۷.

۷۷- محمد جعفر مجتوب: درباره کلیل و دمنه، تهران ۱۳۴۹، خوارزمی: ۱۹۶-۲۰۰.

۷۸- روضة الشهداء: ۱۳.

۷۹- همان کتاب: ۱۴.

۸۰- همان کتاب: مقدمه، ص ۴ و ۸.

۸۱- تجارب السلف، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۳: ۶۷.

۸۲- همان کتاب: ۶۸.

۸۳- غورات: جمع غورت است بمعنی غیب، اما در اینجا بمعنی زنان آمده است.

۸۴- قرآن کریم: ۲۳/۴۲.

۸۵- عتاق: آزاد کردن بنده. سرگند خوردن به طلاق و عتاق و حج یعنی آن که گوینده سرگند می خورد که اگر ما به غیر از یزید خویشاوند دیگری برای پیغمبر می شناختیم زن (یا زنان) ما طلاق داده و بردگانمان آزاد باشند و یک (یا چند) حج بر ما واجب شود.

۸۶- تجارب السلف: ۶۹.

۸۷- بر منبرها قصه گویند: یعنی واقعه کربلا را شرح می دهند. اینجا قصه بمعنی شرح احوال و بیان حال است.

۸۸- خواجه بونصور ماشاده در عصر خویش در اصفهان ریاست شافعیان را داشته و شرف الاسلام صدر خجندی و

برادرش جمال‌الدین رئیس حنفیان بوده‌اند و بین این دو گروه در اصفهان رقابت و دشمنی شدید وجود داشته است.
۸۹- صدر الخجندی: رئیس تجاندان معروف خجندیان است در اصفهان. سعدی در بوستان به نام وی اشاره می‌کند:

یکی خار پای یثیمی بکند به خواب اندرش دید صدر خجند
همی گفت و در روضه‌ها می‌چمد کز آن خار بر من چه گلها دمید
(بوستان، چاپ دکتر یوسفی، تهران ۱۳۵۹، باب دوم در احسان، بیت‌های ۱۱۵۳-۱۱۵۴)

۹۰- در حضرت: در مجلس.

۹۱- مشبه: گروهی از ستیان هستند که ظاهر آیه‌های قرآن و احادیث پیغمبر را معتبر می‌شناسند و برای خدا مانند انسان دست و پا و چشم و گوش قائل هستند. این گروه را اهل تشبیه نیز می‌گویند چون خدا را به آدمیان تشبیه می‌کنند.

۹۲- مردم همدان ستیان بسیار متعصب بودند و شهر قم از آغاز اسلام مرکز شیعه بوده است.

۹۳- ری که از اتهامات بلاد عالم است: بروایت یاقوت حموی در معجم البلدان شهر ری پیش از حمله مغول بر اثر جنگ مذهبی ویران شد. این شهر پیش از ویرانی هفتصد هزار تن جمعیت داشته و شهری بسیار قدیمی بوده و نام آن در کتیبه داریوش در بیستون نیز آمده است.

۹۴- معاویه را باغی خوانند: باغی به معنی سرکش و شورشی و مخالف دولت اسلام است.

۹۵- مقصود از مصتف کتاب، مؤلف «بعض فضایح الروافض» است که عبدالجلیل رازی کتاب نقض را در رد آن نوشته است.

۹۶- زعفران جار: ظاهراً صورتی دیگرست از «زعفران زار» یعنی مرکز کشت زعفران و چنان که از گفتار مؤلف نقض برمی‌آید آن نام محله‌ای بوده است شیعه‌نشین در ری.

۹۷- شفعویان: شفعوی صورتی دیگرست از کلمه شافعی، به معنی پیرو مذهب شافعی و در کتاب نقض بارها بجای شافعی بکار رفته همچنان که شاعی به جای شیعی زیاد در آن استعمال شده است.

۹۸- نقض: ۴۰۲-۴۰۶

۹۹- جدل: اصطلاح منطقی است بمعنی استدلال و قیاسی که مقصود از آن متقاعد ساختن و ساکت کردن طرف گفتگوست.